

## بررسی تطبیقی متن مردی که دیگر نخناید اثر ویلیام موریس و داستان «گند سیاه» از هفت پیکر نظامی بر اساس نظریه بینامنتیت ژولیا کریستوا

طاهره رحمتی فرد<sup>۱</sup>، ناهید عزیزی<sup>۲\*</sup>، محمدرضا ساکی<sup>۳</sup>، بهمن زرین جویی<sup>۴</sup>

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران
۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران
۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران
۴. گروه زبان و ادبیات انگلیسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران

دریافت: ۱۴۰۰/۴/۱۴ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۲

### چکیده

فرهنگ، ادبیات و افسانه‌های مشرق‌زمین از دیرباز مورد توجه مستشرقان و پژوهشگران غربی بوده است. یکی از این علاقمندان به شعر و ادب فارسی، ویلیام موریس انجلیسی است که ضمن آشنایی با فرهنگ غنی ایران و ادبیات فارسی، کتاب مردی که دیگر نخناید را به پیروی از گند سیاه، در منظمه هفت پیکر نظامی گجه‌ای پدید آورد. وی می‌کوشید تا شخصیت، فضای داستان، نمادها، رنگ، لباس و سایر عناصر داستان با هفت پیکر سازگاری داشته باشد. منظمه هفت پیکر یا هفت گند، یکی از آثار غنایی نظامی است که تحول روحی بهرام، پادشاه ایران، را به صورت نمادین گزارش کرده است. بهرام، هفت شهادت از هفت کشور خواستگاری کرده است، آن‌ها را بانوان هفت کاخ باشکوه می‌گرداند و هر شب میهمان یکی از آنان می‌شود تا با شنیدن قصه‌ای، وقت گذرانی و شادخواری کند. سرانجام در پایان هفته که میهمان گند سیاه بود، «درستی»، شاهدخت ایرانی، قصه‌ای از فرهنگ ایران‌زمین نقل کرد که بهرام را متتحول نمود. این پژوهش مانند دیگر جستارهای علوم انسانی، بهروش تحلیل محتوا و با استفاده از اسناد و منابع معتبر کتابخانه‌ای، اثربازی منظمه ویلیام موریس را از گند سیاه نظامی مورد بر سی قرار داده و به این نتیجه دست یافته است که اثر ویلیام موریس از نظر ساختار و محتوا همچون نهالی باطرافت، در سایه‌سار درخت تناور هفت پیکر نظامی بالیده و سپس در گلستان شعر و ادب اروپا، بهار نشسته است.

**واژه‌های کلیدی:** ادبیات تطبیقی، نظامی گنجوی، هفت پیکر، ویلیام موریس، مردی که دیگر نخناید، ژولیا کریستوا.

«همه گفته‌ها برگرفته و همه برگرفته‌ها، گفته هستند. هیچ قولی نیست  
مگر اینکه نقل قول دیگری باشد و هیچ نقشی آفریده نمی‌شود مگر اینکه  
بازتاب نقش‌های دیگر باشد» (نامور مطلق، ۱۳۹۶: ۹۶).

## ۱. مقدمه

نظر به اینکه هیچ متنی مستقل نیست و هر متن از متنی پنهان پدید آمده است، نظامی اصل داستان هفت‌پیکر را از شاهنامه‌ی فردوسی گرفته و برخی داستان‌های فرعی را نیز بر آن افزوده است؛ اما در مقایسه بهرام‌نامه نظامی و شخصیت بهرام در شاهنامه‌ی فردوسی، تفاوت‌هایی در شیوه بیان این دو شاعر وجود دارد که به دوگانگی فرهنگی حاصل از شرایط تاریخی دو سرزمین خراسان و آذربایجان از قرن چهارم تا ششم هجری مربوط است.

با توجه به تبادل فرهنگی و برخورد آراء و اندیشه‌های ملل شرق و غرب، مطالعه و پژوهش در متون ادب فارسی بسیار مورداقبال غریبان، از جمله ویلیام موریس انگلیسی بود.

هفت عروس که بهرام از هفت اقلیم در زیر هفت گنبد هفت‌رنگ گرد آورده است، هریک در کمال و جمال، سرآمد زنان عالم‌اند، و چون زن، مظہر لطافت و زیبایی است، این هفت شهدخت، رمز زیبایی‌های عالم خاکی بهشمار می‌آیند. به تعبیر دیگر، همسران بهرام، بازتاب الهه‌ها و نماد زیبایی خدایی به شکل انسان‌اند که در اوچ زیبایی و هنر خویش، پاسداران هفت سیاره نیز هستند.

با توجه به اظهارنظر منتقدان ادبی و نظریه‌پردازان نوین، بهویژه ژولیا کریستوا<sup>۱</sup>، هیچ متن مستقلی وجود ندارد بلکه هر متنی از متون پیش از خود اثر پذیرفته و بر متون پس از خود اثر گذاشته است. حتی کتاب‌های مقدس مذهبی در یک جریان تکوین و تکاملی قرار دارد و بسیاری از اوراد و آیات متن پیشین بر متون پسین اثرگذار بوده است.

داستان گند سیاه از تمامی داستان‌هایی که نظامی سروده برتر است. اگر هفت پیکر شاهکار وی دانسته شود، داستان گند سیاه نقطه اوج هنرمندی وی در سروden آن و شاهکار داستان‌های پنج گنج بهشمار می‌آید.

شاه سیاه‌پوشان، پادشاهی است میهمان‌نواز. او از غریبانی که به شهر او می‌آیند پذیرایی می‌کند و گه‌گاه از آنان می‌خواهد تا ماجراهای خود را برای او نقل کنند. روزی مردم سیاه‌پوش میهمان او می‌شود. شاه از سبب سیاه‌پوشی اش می‌پرسد. آن مرد غریب به شهری از چین اشاره می‌کند و از شاه می‌خواهد برای پی بردن به راز سیاه‌پوشی او به آن شهر رود. شاه به آنجا می‌رود و مرد قصابی او را کمک می‌کند تا حقیقت را دریابد. شاه به اشاره مرد قصاب، به‌هنگام شب در ویرانه‌ای، بر سبدی که طنابی به آن بسته است می‌نشیند. سبد به آسمان می‌رود و شاه را به عالمی می‌برد که همه‌چیز آن برایش تازگی دارد. در آنجا، هنگام شب، زیبارویانی پدید می‌آیند و پری رویی که بزرگ آن‌هاست، شاه را در محفل خود می‌پذیرد. شاه از شور و سرمستی، در صدد کام‌جویی از وی برمی‌آید. آن پری روی او را به صبر و قناعت فرا می‌خواند. چند شب این حادثه تکرار می‌شود. وقتی زن شدت آرزوخواهی شاه را می‌بیند، از او می‌خواهد چشمانش را بینند. هنگامی که چشمانش را می‌گشاید خود را در همان سبدی می‌بیند که نخستین بار بر آن نشسته و به آسمان رفته بود. از آن پس در حسرت خوشی‌های ازدست‌رفته، همواره افسوس می‌خورد و پیوسته، جامه سیاه می‌پوشد.

در کتاب مردمی که دیگر نخناید شخصیت داستان، مردمی است که در گذشته دارای ثروت و مکنت بوده و اکنون دچار فقر شده است. او توسط یکی از دوستان سابق خود به قصری رهنمون می‌شود، مدتی در آنجا میان این عده از مردم غمگین و اندوه‌گین سکنی می‌گزیند که در نهایت می‌میرند. او در این مدت شاهد ماجراهای عجیبی می‌شود. وی بیش هر چیز دیگری تمایل دارد که داستان زندگی این افراد را بداند و برای نیل به این امر، توان آن را می‌پذیرد.

**۱-۱. بیان مسئله**

این پژوهش اثرگذاری هفتپیکر نظامی گنجهای را بر کتاب مردی که دیگر نخندید، اثر ویلیام موریس انگلیسی، مورد بررسی قرار می‌دهد که البته کوشش و پویشی است در جهت تطبیق دو اثر از شرق و غرب عالم که هر دو مظومه در روزگار خود از جاذبه و اثربخشی خاصی برخوردار بوده است.

یکی از معیارهای اساسی بررسی و نقد متون، بهویژه متون ادبی، روابط بینامتنی است. این پژوهش بر آن است تا با بررسی دو منظمه فارسی و انگلیسی، اثربذیری و برخی وجوده اشتراک و اختلاف دو اثر را مشخص کند. بنابراین، ضرورت دارد که بهمنظور آشنایی با چگونگی تقلید و پیروی شاعران غربی از شاعران و نویسندهای مشرق‌زمین، این پژوهش به‌انجام رسد. مسئله اصلی این است که آیا ویلیام موریس تحت تأثیر داستان‌ها و افسانه‌های ادبیات مشرق‌زمین این اثر را آفریده است یا چنین داستان‌هایی در مغرب‌زمین نیز رواج داشته است؟

پس از نقد و بررسی هر دو اثر، این نکته آشکار می‌شود که موریس از آثار نظامی بهره‌مند شده است و سپس جهت ایجاد پل ارتباطی میان اندیشه‌های شرق و غرب عالم، اثری تقلیدی از هفتپیکر نظامی فراهم آورده است.

**۱-۲. پرسش‌های تحقیق**

- الف. آیا ویلیام موریس انگلیسی آگاهانه از آثار نظامی گنجهای تقلید کرده است؟  
ب. آیا چاپ و نشر آثار شاعران و نویسندهای ایرانی، در ادبیات غرب تأثیر داشته است؟

**۱-۳. فرضیه‌های تحقیق**

الف. فرضیه، پاسخ‌های خام و تجزیه‌نشده به پرسش‌های تحقیق است؛ اما می‌توان گفت ویلیام موریس پس از آشنایی با ادبیات مشرق‌زمین، به خصوص نظامی، برخی آثار او را به زبان انگلیسی ترجمه کرد و بر بعضی آثار او نظریه نوشت و آگاهانه تقلید کرد.

ب. چاپ و نشر آثار م شرق زمین در اروپا، موجب شد موجی تازه از تقلید، اقتباس و ترجمه پدید آید. انتشار آثار فردوسی، سعدی، مولانا، نظامی، سنایی و حافظ تحول عظیمی در ادبیات اروپا، به خصوص انگلیس، پدید آورد.

#### ۱-۴. روش تحقیق

این پژوهش به روش تحلیل محتوا، چگونگی آفرینش دو منظمه مردمی که دیگر نخندهید ویلیام موریس، شاعر و پژوهشگر انگلیسی، هفت پیکر نظامی، گنجور هفت گنج گنجه، را مورد بررسی قرار می دهد و مانند بسیاری از پژوهش های علوم انسانی با مراجعه به اسناد و منابع معتبر کتابخانه ای، برخی وجوه اشتراک و اختلاف دو اثر را نمایان می کند.

#### ۱-۵. نقد منابع سنتی

معمولًا مطالعه آثار، برای الگوپردازی و استفاده عملی از مطالب و نظریه ها در زندگی شخصی و اجتماعی پژوهشگران است. شناخت پیشینه و ریشه آثار و حتی آشنایی با اندیشه های شاعر یا نویسنده، در اثربخشی آفرینش هنری و ادبی، بسیار اهمیت دارد.

یکی از ویژگی های نقد سنتی، بررسی منابع یک متن است که نقش اساسی و محوری در این رویکرد ایفا می کند. نقد منابع، به معنای جست و جوی خاستگاه یک اثر، از قدیم ترین نقد ها به شمار می آید و بیش از دوهزار سال بر نقد یا پخش گسترده ای از آن حکم فرما بوده است. این گونه نقد بر اساس باورها و نظریه هایی استوار شده که معنا و ارزش متن را اعتباری فرض کرده و معتقد است که این اعتبار از بیرون داده می شود (نامور مطلق، ۱۳۹۴: ۲۶).

#### ۱-۶. استفاده از متون پیشین

متن در گذشته به هرگونه نوشتار اطلاق می شد و در همین خصوص، متن به معنای نسخه، به ویژه نسخه های اصلی و دست نوشته، در نظر گرفته می شد.

رشد و گسترش فرهنگ بشری مرهون این روابط بیانمتنی است. بدون این روابط، پیوند انسان یا جوامع انسانی و میراث نشانه‌ای خود، از دست خواهد رفت. به همین دلیل، یک متن وارث تمام متن‌های پیش از خود است و تجربه متن‌ها در واقع تجربه تمام جهان نشانه‌ای انسان است. بهیان دیگر، روابط بیانمتنی موجب شده است تا انسان از تکرار باطل که به آن دچار شده است، رهایی یابد و هر متنی بر پایه متن دیگری بنا شود، البته هر متنی بیانگر پویایی و حرکت باشد (همان: ۹۶).

## ۲. نظریه بیانمتنیت کریستوا

ژولیا کریستوا، بنوی بلغاری الاصل، که از سال ۱۹۶۰ در فرانسه زندگی می‌کرد، با ابداع نظریه بیانمتنیت یکی از بزرگ‌ترین کشف‌های علمی را در حوزه ادبیات و هنر در قرن بیستم ارائه داده است. وی در این نظریه اظهار داشت که هر متنی بر اساس متن‌های پیشین ساخته می‌شود. این جمله به ظاهر ساده، صرفاً بیانگر این نبود که بین متن‌ها ارتباط وجود دارد، چون در این مسئله هیچ‌گاه تردیدی وجود نداشت. نظریه‌های پیشین بر این باور بودند که متن نوعی الهام به مؤلف است و بر اساس نوع و ویژگی‌های فردی مؤلف شکل می‌گیرد. بر اساس آن نظریه‌ها متن‌ها یا از ذهنیت مؤلف و بر اساس تجربیات درونی او تولید می‌شود و در واقع سویژکتیو (ذهنی) است، یا بر اساس تجربیات بیرونی مؤلف؛ بدین معنا که هر متنی آینه متن‌های پیشین است و البته تابع شرایط و گفتمان بیرونی مؤلف خودش است.

نظریه کریستوا هم در مقابل نظریه‌هایی مثل مضمون‌گرایان و روان‌شناسان قرار می‌گیرد و هم در مقابل جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان اجتماعی مثل ژرژ لوکاچ<sup>۳</sup> و دیگران: یکی از مهم‌ترین اصول نقد منابع، بررسی رابطه تأثیر و تأثیری آثار گوناگون و اثر مورد مطالعه است. به همین دلیل، متتقد می‌کوشد به‌شكل‌های گوناگون نسبت به تأثیراتی که مؤلف از دیگر مؤلفان یا آثار پذیرفته است وقوف پیدا کند. البته این تأثیرپذیری بیشتر در

حد واژگان و گاهی اندیشه بود و کمتر به صورت و فرم اثر پرداخته می‌شد. منتقد سنتی مؤلف را صاحب اصلی اثر می‌داند، همه کوشش خود را معطوف شناخت نیت و قصد او می‌کند، زیرا بر این باور است که اثر بر پایه نیت مؤلف رمزگذاری شده و بر اساس آن می‌تواند رمزگشایی شود. از نظر کریستو، تمام متن بیاناتن است (نامدار مطلق، ۱۳۹۴: ۲۷). بنابر نظریه‌های نوین ادبی، متون حاضر حتی متون مقدس، چکیده‌ای از متون پیشین است و این زنجیره همچنان ادامه دارد:

ژرار ژنت<sup>۳</sup> فرانسوی بعد از رولان بارت<sup>۴</sup>، با مطرح کردن واژه بیاناتنیت به روابط بین متون نگاهی تازه داشت. او معتقد بود هر متنی، خاطره متن دیگر است (بروئل، ۱۳۸۷: ۳۷۴). وی اصطلاح تراامتنیت را برای هر متنی پیشنهاد کرد؛ زیرا یک متن خواه آشکارا و خواه پنهانی، در رابطه با متون دیگر قرار می‌گیرد (بروئل، ۱۳۸۷: ۳۷۵). متن‌ها چیزی‌اند که نظریه‌پردازان اکنون، آن‌ها را بیاناتنی می‌دانند، آن‌ها ادعا می‌کنند کنش خواندن در شبکه‌ای از روابط متنی فرومی‌غلطد. تفسیر کردن یک متن، کشف معنا یا معناهای آن، یعنی ردیابی این روابط؛ بنابراین، خواندن به فرآیند حرکت میان متن‌ها تبدیل می‌شود که بین یک متن و تمام متن‌های دیگری که به آن ارجاع می‌دهد و ربط پیدا می‌کند، وجود داشته است و از متن مستقل بیرون و وارد شبکه‌ای از روابط بیاناتنی می‌شود (آلن، ۱۳۸۵: ۵).

### ۳. انگلستان و آثار نظامی گنجه‌ای

یکی از قصه‌هایی که ویلیام جونز نوشت، «هفت چشمه» نام دارد. این قصه را احتمالاً از مجموع قصص عربشاه، قرن چهاردهم میلادی، اقتباس کرده است؛ ولی در هر صورت این قصه شبیه به داستان اول نظامی در هفت پیکر یعنی قصه «گنبد سیاه» است (صفاری، ۱۳۷۷: ۱۱۰).

سر ویلیام جونز اولین کسی بود که در انگلیس از نظامی سخن به میان آورد. او کتابی به نام توجیهی بر حکایت‌ها و افسانه‌های نظامی تألیف و ترجمه کرد. وی در مورد این کتاب یادآور

می‌شود که «برای ترجمه این قصه‌ها، نه تنها تمام قوانین فصاحت و بلاغت را فدا کرده، بلکه قانون‌های دستور زبان را نیز زیر پا گذاشته، تا نهایت وفاداری را در ترجمه اشعار رعایت کرده باشد [...]» نظامی استاد مسلم شعر بزمی و عاشقانه است. او در آخرین منظمه خویش که در پنجاه و هشت سالگی تنظیم کرده است، داستان هفت‌پیکر یا هفت نقش را می‌سراید. بدعت موضوع و لطف سخن‌وی، نامی جاویدان برای او پدید آورده است. طبق روایت دایره المعارف بریتانیکا، قصه شهزاده خانم روسی که روز سهشنبه زیر گنبد سرخ‌رنگ متعلق به کرۀ مریخ و رنگ سرخ حکایت شده است، مورد اقتباس گوتزی<sup>۷</sup> و شیلر<sup>۸</sup> قرار گرفته و آن را توراندوت<sup>۹</sup>، یعنی توراندخت نامیده‌اند (آذر، ۱۳۹۴: ۴۳۵-۴۳۸).

اولین حکایت که به وسیله شهزاده خانم هندی در کاخ سیاه روایت شده دارای اهمیت خاصی است زیرا در عین حال سوگواری ابدی و هوس دائمی را مشخص می‌دارد. گذشته از این، شباهت‌های جالب توجهی میان این حکایت و موضوع یکی از داستان‌های هزارویک شب وجود دارد و آن داستان وزیر پنجم (حکایت پادشاه و پسرش و دوشیزه) است. همین داستان موجب الهام ویلیام موریس برای نوشنامه حکایت مردی که دیگر نخناید گردیده است (صفاری، ۱۳۵۷: ۱۹۱).

#### ۴. نگاهی به هفت‌پیکر (بهرام‌نامه)

این منظمه در حدود ۵۰۰۰ بیت سروده شده و مانند خسرو و شیرین با تاریخ افسانه‌ای یکی از پادشاهان ساسانی به نام بهرام گور، گره خورده است. ویلهم باخ<sup>۹</sup> در مورد این منظمه توضیحات خاصی ارائه می‌کند. روزی بهرام در اتاقی در قصر خورنق، هفت تصویر را می‌بیند. این هفت‌پیکر نمایشگر هفت شاهدخت زیبا از هفت اقلیم است. بهرام عاشق این صورت‌ها می‌شود و تقریباً اندکی پس از آنکه پدرش، یزدگرد، می‌میرد، او تاج شاهی را بر سر می‌نهد و در اولین فرصت هر هفت شاهدخت را از پدرانشان خواستگاری می‌کند و آنان را به عقد خویش درمی‌آورد. او هریک از ایشان را در قصر جداگانه‌ای جای می‌دهد و هر قصر را به نشانه خاص یکی از هفت اقلیم، رنگ‌آمیزی می‌کند. بهرام هفت روز پیاپی به دیدار آن‌ها

می‌رود. روز شنبه را از گنبد سیاه آغاز می‌کند که به شاهدخت هندی اختصاص دارد. روز جمعه به گنبد سفید می‌رود که جایگاه شاهدخت اقلیم ایرانی است. هر هفت شاهدخت به‌نوبت او را با گفتن داستان‌هایی به‌طرز افسانه‌های هزارویک شب، سرگرم می‌کنند:

پس از آن که بهرام از گرفتاری‌ها رهایی می‌یابد و به آرامش نسیم می‌رسد، به فکر آن هفت لعنت پریوار که در خورنق نعمان، سال‌ها پیش به نقش آن‌ها دل باخته بود افتاد. در ناز و نشاط تازه بی که به دنبال فراغت از ده و گیر خشکسالی و جنگ برایش حاصل شده بود خاطره آن دختران حورسرشت خاطر وی را برانگیخت و پس به جست‌وجوی آن هفت پیکر که به حکم سرنوشت نصیب وی بودند برخاست. و سرانجام، از هفت کشور، هفت دختر که پیکر آنان را بر دیوار خورنق دیده بود به شیستان خویش آورد و با آن‌ها دل به عیش و شادمانی سپرد (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۴۱).

## ۵. گنبد سیاه

آدمی در راه رسیدن به آرزوهای قبلی، مرزی نمی‌شناسد و هر مرادش که برآورده می‌شود، مرادی دیگر می‌طلبد؛ چنان‌دان در این هومناکی پیش می‌رود تا ضربت مرگ، وی را از این خواب گران بیدار کند. قهرمان گنبد سیاه نیز گرفتار همین افزون‌طلبی است و برای رسیدن به بالاترین مراد خویش، متأسفانه صبر کافی ندارد. او چون پای را از گلیم خود فراتر می‌نهد، در عین نشاط و کامرانی، ناگاه روزگار عیش وی به سر می‌آید و زندگی جدی، تلح و تکراری هر روزه، او را پذیرا می‌شود.

## ۶. شخصیت‌ها در افسانه اول (روز شنبه)

کسانی که در این داستان نقش دارند، عبارتند از: زنی که دختر پادشاه اقلیم اول، داستان را از زبان او نقل می‌کند؛ پادشاه سیاه‌پوشان (شخصیت اصلی افسانه)؛ مرد غریب؛ قصاب؛ زیبارویان عالمی که پادشاه بدان راه می‌یابد و مهتر زیبارویان.

**۶-۱. پادشاه سیاهپوشان**

او شخصیت اصلی این افسانه است. این پادشاه، میهمان نواز و دوستدار شنیدن اخبار و ماجراهای کسانی است که از دور و نزدیک نزد او می‌آیند. او پادشاهی است که جگکاو. وقتی میهمانی سیاهپوش نزدش می‌آید، راز سیاهپوشی اش را از او می‌پرسد. وقتی آن مرد از پادشاه می‌خواهد برای دریافت پاسخ خود به چین برود، پادشاه می‌پذیرد و رنج سفر را به جان می‌خرد. قصابی او را راهنمایی می‌کند و به عالمی که تا آن وقت ندیده است، وارد می‌شود.

**۶-۲. فورک**

دختر پادشاه هند که بهرام شاه در روز شنبه میهمان اوست و پس از شنیدن افسانه‌های او و باده‌گساری، به خوابی شیرین فرومی‌رود.

**۶-۳. زن روایت‌گر**

زنی است اهل زهد و پرهیز که داستان سیاهپوشی خود را برای دختر زیباروی نقل کرده است.

**۶-۴. مرد غریب**

جهانگرد سیاهپوش که برای پاسخ دادن به علت سیاهپوشی خود، شاه را به چین برد.

**۶-۵. مرد قصاب**

مردی درستکار و بخشندۀ است که شاه را به جهان شگفتی‌ها می‌کشاند تا خود، پرسش‌هایش را به تجربه دریابد. شاید این سرنوشت هر انسانی باشد که با فرورفتن در عالم لذات نفسانی، توان شنیدن اندرزهای دانایان را ندارند.

**۶-۶. مهتر زیبارویان**

دختری بسیار زیباست که وقتی شاه به عالم ناشناخته راه می‌یابد او را مورد محبت قرار می‌دهد. شاه بی‌تاب است که هرچه زودتر به نهایت آرزوی نفسانی خود برسد. اما زن، او را به برداری فرا می‌خواند که اندرزهایش در شاه بی‌تأثیر است. سرانجام چون می‌بیند شاه

را طاقت صیر و شکیایی نیست، به گونه‌ای از مقابل چشمان او ناپدید می‌شود و شاه را در حسرت همیشگی باقی می‌گذارد [...] این نکته می‌تواند یادآور این معنا باشد که بسیاری از آدمیان در رسیدن به متهای آرزوی خویش عجله و شتاب دارند و به همین جهت از رسیدن به آن محروم می‌شوند و دچار افسوس و حسرت می‌گردند (میرهاشمی، ۱۳۸۸: ۳۴۹).

#### ۷. دیدن بهرام صورت هفت‌پیکر را در قصر خورنق

منظمهٔ هفت‌پیکر نظامی بر مدار عدد هفت دور می‌زند:

نام هفت‌پیکر از باب تسمیهٔ کل به اسم جزء به منظمه اطلاق شده، چه نظامی در شرح مدت اقامت بهرام پنجم، شاهنشاه ساسانی مشهور به بهرام گور (۴۲۰ – ۴۴۰ م) در حیره به عنوان دیدن بهرام صورت هفت‌پیکر را در خورنق شرح دهد که شاه روزی در قصر خورنق می‌گشت و حجره‌ای خاص و مغل دید که کسی در آنجا قدم نهاده بوده، از خازن کلید خواست، در را باز کرد و پا به درون نهاد (معین، ۱۳۳۸: ۱۶۱).

#### ۷-۱. روز شنبه نشستن بهرام در گنبد سیاه

بنابر متن منظمه، بهرام، هفت شاهدخت از هفت کشور خواستگاری کرده و در هفت قصر به هفت رنگ سکونت داده است و هر شب میهمان یکی از آنان است. او روز شنبه به گنبد سیاه، نزد فورک، شاهزاده خانم هند رفت و از او خواست تا افسانه‌ای بازگوید. ارتباط شنبه با ستاره زحل هنوز در زبان‌های اروپائی رواج دارد.

اگرچه متقدان در طول زمان به گونه‌ای داستان را تحلیل کرده‌اند، اما استاد زرین‌کوب داستان را از زاویه‌ای متفاوت بررسی نموده است:

در بین این قصه‌ها افسانه‌ای که دختر پادشاه هند در شنبه‌شب و در گنبد سیاه، نقل می‌کند قصه‌ای پری‌وار است که قصه‌پرداز سیاه‌پوش محبوس در گنبد، آن را از زبان زنی سیاه‌پوش

روایت می‌کند. سراسر قصه هم در فضایی سحرآمیز و خیال‌انگیز جریان دارد (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۵۷).

## ۷-۲. شادخواری‌های بهرام در سایر روزهای هفته

روز یکشنبه: بهرام در گند زرد مهمان همای شاهزاده خانم رومی شد و از او خواست تا افسانه‌ای بگوید. ارتباط روز یکشنبه با خورشید که هنوز هم در نام Sunday انگلیسی باقی مانده است و نیز ارتباط خورشید با طلا و رنگ زرد ریشه در حکمت‌های باستان دارد. در افسانه‌ای که شاهزاده زردپوش روم می‌گوید روان انسان‌ها و بخصوص روان زنان تحلیل می‌شود (احمدنژاد، ۱۳۷۹: ۴۲).

روز دوشنبه: افسانه‌یی که دختر پادشاه خوارزم دوشنبه‌شب در گند سبز نقل می‌کند داستان "بشر" پارساست. قصه او که نشان می‌دهد نیک‌اندیشی ضایع نمی‌ماند و بدستگالی به تباہی می‌انجامد: نام مليخا که اسم همسفر بدستگال اوست و سفر به بیت‌المقدس که خود او برای رهایی از اندیشه عشقی گناه‌آورد بدان دست می‌زند، گواه این دعوی است. بشر هم نمودگار یک انسان آرمانی است؛ اما ارتباط آن با خوارزم برای چیست؟ شاید یک تصادف! (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۵۷).

روز سه شنبه: آنچه دختر پادشاه روس، در گند سرخ، در سه‌شنبه‌شب که به مریخ منسوب است نقل می‌کند، داستان آن دختر دسترس ناپذیر است که دهها تن خواستگاران خود را که در پاسخ به سؤال‌های معما‌گونه وی درمانده‌اند، به‌دست هلاک می‌سپارد و سرانجام به آن کس که معما‌هایش را حل می‌کند، دست می‌دهد (همان: ۱۵۷).

روز چهارشنبه: بهرام روز چهارشنبه در قصر فیروزه میهمان شهبانوی فیروزه‌پوش، آذریون، دختر پادشاه اقلیم پنجم می‌شود و از او افسانه‌ای می‌شنود. ارتباط چهارشنبه با عطارد می‌باشد که در نام فرانسوی آن هنوز هم بر جای است. شاهدخت فیروزه‌پوش مغرب ماجراهای ماهان را نقل می‌کند که تخیلی و از نوع داستان پریان است (احمدنژاد، ۱۳۶۹: ۴۳).

روز پنجشنبه: افسانه‌ای که پنجشنبه شب، دختر پادشاه چین در گند صندل‌فام حکایت می‌نماید، چنانکه از حکمت و ظرافت اهل چین در سنت‌های ادبی آن ایام انتظار می‌رود، هم اخلاقی و هم رمزی است (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۵۹).

روز جمعه: روز آدینه بهرام در گند سپید میهمان ڈرستی (ڈربانو) شاهزاده سپیدپوش ایران است و افسانه او را می‌شنود. روز آدینه به ستاره زهره منسوب است. در افسانه‌ای که شاهدخت سپیدپوش ایران می‌گوید، پیروی از عقل و عفت بر هوسبازی و نفس‌پرستی برتری داده می‌شود و داستان با ستایشی از رنگ سفید که نشانه پاکی و بی‌گناهی است، پایان می‌گیرد (احمدثاد، ۱۳۷۹: ۴۴).

بالاخره قصه‌ای که دختر پادشاه ایران، دخت کسری (ڈرستی) در گند سپید و روز آدینه برای بهرامشاه نقل می‌کند، داستان عصمت و پارسایی مردمی است که در باغ دورافتاده خویش، با تعدادی زن جوان مواجه می‌شود که او را به عشق و کام‌جویی فرامی‌خواند و دختری خوب‌روی را که وی بدو دلبخته است با او جفت می‌کنند، اما در طی چند خلوت که پیش می‌آید از آلایش گناه مصون می‌ماند (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۵۹).

#### ۸. نگاهی به زندگی و اندیشه ویلیام موریس انگلیسی

ویلیام موریس<sup>۱۱</sup> (زاده ۱۸۳۴ – متوفی ۱۸۹۶) شاعر، هنرمند، طراح پارچه و انقلابی سوسیالیست که مشارکت بسیاری در تشکیل «اتحادیه سوسیالیست»<sup>۱۲</sup> (با النور مارکس<sup>۱۳</sup>) داشت. موریس، هنرمندی بود که پس از فهم و مشاهده فقدان خلاقیت و آزادی هنری در پروسه کار سرمایه‌داری به کمونیستی انقلابی بدل گشت. موریس در ۲۴ مارس ۱۸۳۴ م. در شهر والثامستو اسکس<sup>۱۴</sup> انگلستان به دنیا آمد. او تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفورد ادامه داد و برای مدت کوتاهی، معماری خواند. او یکی از مؤسسان «مجله آکسفورد و کمبریج»<sup>۱۵</sup> در سال ۱۸۵۷ و همچنین از بنیانگذاران و اعضای انجمن برادری پیشا رافائلی<sup>۱۶</sup> بود. وی را می‌توان نخستین نویسنده گونه خیال‌پردازی<sup>۱۷</sup> دانست. وی نویسنده کتاب چاه انتهای جهان<sup>۱۸</sup> (۱۸۹۶) است که نخستین داستان خیال‌پردازی — در مفهوم امروزی که جدا

از داستان‌های خیالی گذشته و تنبیه در زندگی روزمره بود — شمرده می‌شود و بسیاری آن را آتش‌زنۀ چراغ ادبیات خیال‌پردازی امروزی که بزرگ‌ترین عرصه آن در ادبیات زبان انگلیسی گشوده شده است، می‌شناسند. حال آنکه هم دوره‌های او، چون ادوارد پلانکت<sup>۱۹</sup> از داستان‌هایی در سرزمین‌های دور سخن می‌گفتند (که موریس با کتاب خبر از ناکجا<sup>۲۰</sup> نیز این گونه نوشت) [...] یکی از مهم‌ترین آثار اوی مردی که هرگز نخندید است. اولین کتاب شعر موریس، دفاع از گینور<sup>۲۱</sup> (۱۸۵۸) نام داشت. چندین کتاب شعر رومانس نوشته که کتاب‌های زندگی و مرگ جیسون<sup>۲۲</sup> (۱۸۶۷) و بهشت زمینی<sup>۲۳</sup> (۱۸۷۰-۱۸۶۸)، نمونه‌های گزیده‌ای از آن‌هاست. اشعار رومانس او با نام رؤیایی جان بال<sup>۲۴</sup> (۱۸۸۸) و خبرهایی از ناکجا آباد<sup>۲۵</sup> (۱۸۹۱) گویای ایدئولوژی سوسيالیستی او در مقام یکی از سوسيالیست‌های پیشرو است (ویکی پدیا).

#### ۹. اثرپذیری و تقلیدگرایی

تقلید ساده‌ترین صورت اخذ و سرقت محسوب است و از همین رو افراط در آن را به‌ویژه در آنچه مربوط به معانی مشترک است، نکوهیده‌اند. صاحب‌نظران فنون ادبی، از قدماء و معاصران، به‌طور کلی مفهوم تقلید و تبع از آثار دیگران را از موارد اقتباس و سرقات ادبی دانسته‌اند و به این نکته بسته کرده‌اند و هیچ‌کدام به بررسی دقیقی از انواع تقلید و زمینه‌های آن نپرداخته‌اند؛ اما باید گفت که تقلید، هرچند در مواردی، می‌تواند از انواع اقتباس و سرقت ادبی به‌شمار آید و همان‌گونه که گفتیم، افراط در تقلید به‌ویژه در معانی مشترک، یکی از موارد آن است و نکوهیده نیز هست؛ ولی این حکم کلی نیست (قربان‌پور، ۱۳۸۸: ۷۲).

#### ۱۰. کتاب مردی که دیگر نخندید

شخ‌صیت داستان مردی است که سابقاً دارای ثروت و مکنت بوده است؛ سپس دچار فقر می‌شود و توسط یکی از دوستان سابق خود به قصری رهنمون می‌شود. مدتی در آنجا میان این عده از مردم غمگین و اندوه‌گین سکنی می‌گزیند که در نهایت می‌میرند. او در این مدت شاهد ماجراهای عجیبی می‌شود. وی بیش هر چیز دیگری تمایل دارد که داستان زندگی این افراد را

بداند و برای نیل به این امر، توان آن را می‌پذیرد. اسماعیل آذر، در نقدی بر کتاب مردی که دیگر نخنده‌اید از ویلیام موریس می‌نویسد: «ولین حکایتی که روز شنبه و در کاخ سیاه مطرح می‌شود، موردتوجه ویلیام موریس قرار می‌گیرد. موریس از این داستان الهام می‌پذیرد و حکایتی با نام مردی که دیگر نخنده‌اید خلق می‌کند» (آذر، ۱۳۹۴: ۴۳۹).

#### ۱-۱۰. بخشی از متن کتاب مردی که دیگر نخنده‌ید

ویلیام موریس در پرداخت این داستان بیشتر به محتوا که برداشتی آزاد از هفت پیکر نظامی است و پیام‌های افسانه‌شاه سیاهپوشان، توجه داشته است. از آنجا که برگردان شعر، مخصوصاً شعر فارسی که دارای استعاره‌ها و شگردهای خاص تصویری است، به شعر دیگر زبان‌ها دشوار است، موریس کوشیده پیام‌های هفت پیکر را به خواننده عرضه نماید.

شهری در نزدیکی دریای هند، سرزمین سیاهپوشان بود. جایی که مردم، سالیان متمامد، به‌اجبار در آنجا سکونت داشتند و همه‌چیز تحت سلطه پادشاهی به‌ظاهر روحانی و دانشمند بود. تحمل خشم تابستان با قلب‌هایی صبور، آری، حتی سرها به‌عیث خم می‌شود. پیش از برآمدن خورشید مقتدر و هلاکت زندگی ایشان... خدمتکاری زیبا در خدمت شاهی عدالت‌پیشه و ستم‌ستیز بود (موریس، ۱۹۷۱: ۱).

من کنیز	فلان	ملک	بودم	که از او گرچه مُرد،	خشنودم
ملکی	بود	کامکار	و بزرگ	ایمنی داده	میش را با گرگ
فلک	از	طالع	خره‌شانش	خوانده	شاه سیاهپوشانش

(نظمی، ۱۳۶۳: ۱۴۲)

هنگامی که گل سرخ هنوز عطرش را بر روی زمین می‌افشاند و گیاه با وجود شعله‌های خورشید، هنوز سبز است. وقتی که مردم اندکی از عمرشان را مشغول عیش و شادمانی اند،

هرچند کم‌بها، و مرد ثروتمند زمانی که لبخند شیرینش زیر لب تکرار می‌شود، برای اندک زمانی، ترس‌هایش را به فراموشی می‌سپارد (موریس، ۱۹۷۱: ۱).

شـبـی از مشـفـقـی و دلـدارـی  
کـرـدـم آـنـ شـاهـ رـاـ پـرـسـتـارـی

گـلـهـ مـیـ کـرـدـ اـزـ اـخـتـانـ سـپـهـرـ

کـآـسـمـانـ بـینـ چـهـ تـرـکـتـازـیـ کـرـدـ

در سـیـاهـیـ چـوـ آـبـ حـیـوانـ زـیـستـ؟ـ!

(نظمی، ۱۳۶۳: ۱۴۳)

حتی برای اخلال در اجرای قانون رسوه دادم. پس دانستن، رنج به همراه دارد و قدرت، تنهایی. افتخار، ترس به همراه دارد و لذت، دردهای ناگفته و دوستی، روزهای اندوه و دلواپسی و عشق، تنفر از آنچه که پیش‌ترها موهبت می‌انگاشتیم. آه، من دانا هستم و خردمندتر خواهم گشت و بدانید که مردگان خردمند بیشتر آگاهند (موریس، ۱۹۷۱: ۴).

بردم از جامه و جواهر و گنج آنچه زاندیشه باز دارد رنج

رفتم و آنچه خواستم دیدم نام آن شهر باز پرسیدم

هریک از مشک، برکشیده علم شهری آراسته چو باغ ارم

برنده‌ام ز جامه، تخت به تخت در سر این فرد نهادم رخت

(نظمی، ۱۳۶۳: ۱۴۶)

اما حال که در مورد چیزی به‌مانند تجارت کردن صحبت می‌کنیم، چه هدیه‌ای مصیتی به‌همان میزان برایت به همراه داشته؟ زیرا به‌نظر می‌رسد با وضعیتی که داری، هنوز به پایان ثروتت نرسیده باشی. بنابراین ممکن است سرنوشتی بدتر از من در انتظار تو باشد، زیرا من خواهم مرد و تو باید زندگی کنی و مجال خندي‌یدن بسیار داری تا به‌سوی خداوندان بستایی (موریس، ۱۹۷۱: ۴).

روضه‌ای دیدم آسمان زمی اش نرسیده غبار آدمی اش

صد هزاران گل شکفته در او سبزه بیدار و آب، خفته در او

هر گلی، گونه گونه از رنگی بوی هر گل رسیده فرسنگی

لب گل را به گاز برد سمن  
ار غوان را زبان بریده چ من  
ماهیان در میان چشم‌مه آب  
چون درم‌های سیم، در سیماب  
(نظمی، ۱۳۶۳: ۱۵۳)

دوست من، زندگی تو در دستان توست. برای تو، گذشته ممکن است که گذشته باشد، اما  
هنوز ممکن است روزهای خوبی را تجربه کنی و اگر حقیقتاً اولین تجربه خوشبختی توست،  
پس برنده نشده‌ای، زیرا هنوز باید چیزی داشته باشی که روح تو را از مرگ یا زندگی  
نفرت‌انگیزت برهاند (موریس، ۱۹۷۱: ۶).

کز من آرام و صابری شد دور	دیدم از دور صد هزاران حور
همه در دست‌ها گرفته نگار	هر نگاری به سان تازه بهار
گردن و گوش پر ز لوعلوه تر	دست و ساعد پر از علاقه زر
با هزاران هزار زیبایی	آمدند از کشی و رعنایی
فرش و تختی چو فرش و تخت بهشت	بر سر آن بتان حوسرشت

(نظمی، ۱۳۶۳: ۱۵۵)

سپس به‌مانند شاخه‌های باریکی که سر بر می‌آورند، از تیرگی شب ظلمانی، دریچه‌ای به  
مهتاب گشوده شد و در پیمودن راه در امتداد مسیر، رویش درختانی پراکنده، راه خود را  
یافتند. در دشتی پهناور و سترون، برخلاف تنہ‌های سیاه، نور مهتاب همه‌چیز را روشن نشان  
می‌داد و بهرام با آرامش بیشتری برای دیدن همراهانش، در روشنایی به آنان نگریست و  
همچنان راه‌پیمایی را ادامه می‌داد (موریس، ۱۹۷۱: ۱۰).

گفتی آمد مه، از سپهر به زیر	چو ز مانی براین گذشت نه دیر
کاسه‌مان نا پدید گشت از نور	آفتابی پدید گشت از دور
صد هزاران ستاره سحری	گرد بر گرد او چو حوروپری
چون عروسان نشست بر سر تخت	آمد آن بانوی همایون بخت
برقع از رخ گشاد و موزه ز پای	پس یک لحظه چون نشست به جای

شاهی آمد یرون ز طارم خویش لشکر روم و زنگش از پس و پیش

(نظام، ١٣٦٣: ١٥٦)

تغییری در چهره اش نمایان نبود و با اینکه می دانست که چه کسی کنار او می راند و می دانست که برای وادار کردن او به حرکت، چه کاری انجام دهد، لگام اسب دوستش را گرفت، اما کوچکترین نگاهی به او نینداخت؛ سپس بهرام، با لرزشی که بر اندام داشت، دوباره شروع به آواز خواندن کرد تا او را وادار به برگشتن کند؛ اما بی سبب وقت خود را تلف می نمود (موریس، ۱۹۷۱: ۱۰).

چون زمانی گذشت، سر برداشت گفت با محرومی که در برداشت

که ز نامحر مان خاک پرست می نماید که شخص اینجا هست

گفت بrixz تا رویم چو دود با نوی با نوان، چنین فرمود

(نظام، ١٣٦٣: ١٥٦)

وقتی که درختان را پشت سر گذاشتند، در آن سوی دشت، برج دیلبانی بلندی را دیدند که زیر نور مهتاب و بر فراز کاخی سپید همانند یک ستاره غضبناک می‌درخشید و آنجا درون دیوارهایی سپید، درختانی سیاه آرمیده بودند. فیروز به سوی آن نشانه دردنگ در دوردست، اس خود را هم کرد (موسی، ۱۹۷۱: ۱۱).

<p>چه کنم دعوی سلمانی؟! لیک با من نشست باید و خاست بهره یابی ز مهربانی من میهمان را عزیز باید کرد</p>	<p>من که دیوی شدم بیابانی فمهجا آن توست و حکم، تو راست ناشوی اگه از نهانی من میهمان منی توای سرَه مرد</p>
---	---

و همانطور که پیش می‌رفتند، بهرام بدون توجه به اطراف، نگاهش را به قصر دوخته بود.  
بدون اعتنای به آواز جغدی که از لایلای درختان به گوش، مم، رسید و حتی اسیش، که به خاطر

فرار خرگوشی از زیر پایش، رم کرد و اندکی پیش از رسیدن به دروازه توقف کرد و روح خود را به دستان تقدیر سپرد (موریس، ۱۹۷۱: ۱۱).

کارزوی خود از تو بردارم	آرزوهایست با تو بگذارم
سوزم امشب در آرزومندی	گر در آرزموم بربندی
پشکش کردن این چنین خوانی	چه محل پیش چون تو مهمانی
دیریابی و زود می‌جویی	لیکن این آرزو که می‌گویی
جز یکی آرزو که آن خام است	بستان هرچه از من ات کام است

(نظمی، ۱۳۶۳: ۱۷۱)

فیروز در شیپور دمید و دیری نپایید که دروازه قصر توسط مردمی که به سختی دیده می‌شد، گشوده شد. ورود به یک باغ، جایی که مرغ خاکستری فام مه، بر فراز درخت پرشکوفه، آشیان داشت و در میان نجوابی فواره‌ها و چمن‌زاران به‌ماوج می‌پرید، و گل سرخ، در انتظار دمیدن صبح و مهیا برای جان سپردن (موریس، ۱۹۷۱: ۱۱).

من به شیرینی بهانه او	دیده بربستم از خزانه او
کردم آهنگ بر امید شکار	تا درآرم عروس را به کنار
چون که سوی عروس خود دیدم	خویشتن را در آن سبد دیدم
هیچ کس گرد من نه از زن و مرد	مونسم آه گرم و بادی سرد
گفت اگر گفتمی تورا صد سال	باورت نامدی حقیقت حال
رفتی و دیدی آنچه بود نهفت	این چنین قصه با که شاید گفت؟

مست از حلاوت جایی که او از آن سخن می‌گفت و امیدوار به اینکه ناگهان نقاب از چهره دوستش فروافت، با لب‌هایی نازک و ترک‌خورده و گریه‌هایی دردناک از سر درماندگی و بی‌فریادرسی، ترسانیدن پرنده‌گان از شاخه‌های پر گل درختان و گفت: ای نادان! چنین چیزهایی را در روز باید گفت، وقتی که نور و صدا، حافظه را تضعیف می‌کند. بهرام اندکی

عقب ماند و جوابی هم در پاسخ به او نگفت و به درختانی که از کنارشان عبور می‌کردند خیره بود. به چیزی توجه نمی‌کرد، به جز چند پرنده بیدار؛ تا اینکه به منزلگاه بزرگ و باشکوهی رسیدند که مانند طلای ناب، در زیر نور مهتاب می‌درخشید. آنها به‌آرامی در پایین پله‌های مرمر و صیقلی پیاده شدند (موریس، ۱۹۷۱: ۱۲).

## ۱۱. نتیجه‌گیری

بدون تردید روابط فرهنگی، اعم از سیاستی، علمی، اقتصادی، دانش‌افزایی و حتی رابطه نظامی، در ادبیات ملت‌ها اثرگذار است. گرددش سریع اطلاعات و داده‌های آموزشی و پژوهشی، همچنین توریسم و جهانگردی، از عوامل مؤثر در تبادل‌های فرهنگی بین ملت‌ها بهشمار می‌رود. قهرمان داستان هفت‌پیکر، بهرام گور پادشاه ساسانی است. هنگامی که هنوز ولیعهد بود، روزی در تالار مسدودی از کاخ خورنق، تمثال هفت دختر جوان را کشف می‌کند که هریک از فرط زیبایی همچون آفتاب بودند. او لوحه‌ای اسرارآمیز یافت که چنین پیش‌بینی می‌کرد به فرمان اختران آسمان، روزی که بهرام پادشاه ایران شود، با هفت شاهزاده خانم متعلق به هفت کشور جهان ازدواج خواهد کرد.

فضای داستان «شاه سیاه‌پوشان» از سیاهی و خوف آکنده است. سر کوچه‌ها حجله‌های چراغانی شده جوانانی که در جبهه‌ها کشته شده‌اند، مرگ و اندوه بر شهر می‌پاشد. آدمها سیاه‌پوش هستند. در چهاردیواری خانه هم امنیت وجود ندارد. پس او نیز باید یک لباس سیاه بخرد و این فکر مدام در طول داستان تکرار می‌شود.

تصویر مناظر به هر صورت که هست، از تو صیفات ساده تا استعاره و کنایه، زیبا و دلپذیر و مایه التذاذ ذوق است؛ حتی زشت‌ترین منظره را با زیبایی تصویر می‌کند. زبان و ذهن تصویر ساز نظامی، حلق تو صیفات مینیاتوری اوست. تو صیفاتی که عاری از تکرار و تقلید است و در بالاترین حد از تنوع در منظومه‌های او آمده است. او در توصیف،

دست کم در هر منظومه، دوبار از یک گذرگاه عبور نمی‌کند و تکرار به عین صورت در سخن او راه ندارد و اگر هم شbahتی میان برخی از ایات وی وجود دارد، نه در کمیت زیاد است و نه در کیفیت چشمگیر.

تصیفات نظامی همه از نوع تصیفات مینیاتوری است. پژواک هفت قصه هفت بانو، در زیر گنبدهای هفت گانه هفت رنگ، به گونه‌ای نمادین، فرهنگ جوامع بشری را در دوران بهرام و بهیع آن در روزگار نظامی، نشان می‌دهد. در اغلب این قصه‌ها تأثیر راستگویی و پرهیز از دوروبی در زندگی انسان‌ها به‌چشم می‌خورد و درستی و درستکاری لازمه خوشبختی فردی و اجتماعی است.

نظامی به تناسب روند قصه، به شکست آدمیان لذت‌جوی و فرصت‌طلب توجه دارد و منا سبتهای سرزمین هندوستان و اسطوره‌های آفرینش را به‌خوبی می‌داند؛ زیرا بنابر روایات کهن، حضرت آدم پس از اخراج از بخشت، به سرزمین سریلانکای کنونی افکنده شد و به مدت چهل سال چنان گریست که از اشکش نیل روید. این خود یکی از انگیزه‌های پرداختن به رنگ سیاه در افسانه روز شنبه است که دختر پادشاه هند نقل می‌کند.

زنان فرهیخته و بانوان خردمند، نماد روح بشر است که در جریان عروج فردی، انسان‌های مستعد را راهنمایی می‌کنند. بهرام که رمز انسان است، پی‌درپی نزد هفت بانوی خردمند آموزش می‌بیند و هفت جامه هفت‌رنگ نورانی بر تن می‌پوشد. او هر شب قصه‌ای از یک شاهدخت می‌شنود تا سرانجام به تکامل و تحول روحی می‌رسد.

اولین حکایتی که روز شنبه و در کاخ سیاه مطرح می‌شود، موردتوجه ویلیام موریس قرار می‌گیرد. موریس از این داستان الهام می‌پذیرد و حکایتی با نام مردمی که دیگر نخنده‌ید خلق می‌کند. یکی دیگر از خاور شناسان، بهنام برتلس، معتقد است: «نظامی به عنوان استاد حکایات حیرت‌انگیز، داستان‌هافمن و کالو را به‌خاطر می‌آورد. وی چهره‌های خارق‌العاده خود را به‌همان صورت نافذی به خواننده آشکار می‌کند» (آذر، ۱۳۸۷: ۴۳۹).

ویلیام موریس نیز کوشیده است دختران قصه‌اش را در هاله‌ای از نور و هیبت قدسی وصف کند.

در آن عالم، پادشاه شخصیتی است بی‌تاب و ناصبور در بهره‌گیری از لذات نفسانی. همین ناشکیابی سرانجام موجب محرومیت او از لذات برتر می‌شود و انگیزه‌ای می‌گردد برای سیاهپوشی او. در هر حال پادشاه در این عالم شخصی است صبور، بردبار و بخشندۀ و در آن عالم در برابر لذات نفسانی، ضعیف و ناتوان. این حالت می‌تواند یادآور شخصیت بسیاری از انسان‌ها در این عالم باشد.

#### پی‌نوشت‌ها

1. Julia Kristeva
2. George Lukacs
3. Gerard Genet
4. Roland Barthes
5. Pierre Brunel
6. Allen Graham
7. Gozzi
8. Schiller
9. Turandot
10. Wilhem Bacher
11. William Morri
12. Socialist League
13. Eleanor Marx
14. Walthamstow, Essex
15. *The Oxford and Cambridge Magazine*
16. Pre-Raphaelite
17. genre of fantasy
18. *The Well at the World's End*
19. Edward John Moreton DraxPlunkett
20. *The Defence of Guenevere*
21. *The Life and Death of Jason*
22. *The Earthly Paradise*

23. *A Dream of John Ball*  
24. News from Utopia

### منابع

- آذر، امیر اسماعیل (۱۳۹۴). ادبیات ایران در ادبیات جهان. تهران: سخن.
- آریان پور، منوچهر (۱۳۵۴). «پژوهش (کار پژوهش و پژوهش نامه نویسی)». آینه تحقیق. انتشارات دانشکده هنرهای زیبا. صص ۲.
- آلن، گراهام (۱۳۸۰). بینامنیت. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: نشر مرکز.
- احمدندزاد، کامل (۱۳۷۹). تحلیل آثار نظامی. تهران: علمی.
- بروزل، پسر، گلود پیشوای آندره میشل روسو (۱۹۹۶) ما الأدب المقارن؟ ترجمه غسان السید. دمشق: دار علاءالدین.
- حسین، تلمذ (۱۳۷۹). مرآت المثنوی. به تصحیح و مقدمه به الدین خرمشاهی. تهران: گفتار.
- حمیدیان، سعید (۱۳۷۹). شاهنامه‌ی فردوسی، بر اساس چاپ مسکو، جلد ۶ و ۷. تهران: قطره.
- ————— (۱۳۸۸). آرمان شهر زیبایی، گفتمان‌هایی در شیوه بیان نظامی. تهران: علم و دانش.
- رزم‌جو، حسین (۱۳۷۲). انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. تهران: آستان قدس رضوی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). نقد ادبی. تهران: امیرکبیر.
- ————— (۱۳۷۲). با کاروان حلہ. تهران: علمی.
- ————— (۱۳۷۲). پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد. تهران: علمی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۶۶). فرهنگ تلمیحات. تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۲). تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۴. تهران: فردوس.
- صدرایی، رقیه و آزاده ابراهیمی‌پور (۱۳۹۹). «تطبیق منظمه لیلی و مجnoon و نمایشنامه سیرانو دویرزراک از منظر بیش‌منیت ژرار ژنت». مطالعات ادبیات تطبیقی. ۱۴. ش ۵۶. صص ۵۳-۷۷.
- صفاری، کوکب (صورتگر) (۱۳۵۷). افسانه‌ها و داستان‌های ایرانی در ادبیات انگلیسی. تهران: دانشگاه تهران.

- فاضلی، قادر (۱۳۸۸). *هفت‌پیکر، فرهنگ موضوعی آثار نظامی (۴)*. تهران: الهدی.
- قربان‌پور، حسین (۱۳۸۸). «تقلید از دیدگاه نقد ادبی». *مطالعات و تحقیقات ادبی*: شن ۱۴ و ۱۵. صص ۷۱-۹۳.
- محجوب، محمد جعفر (۱۳۹۳). از هفت‌پیکرتا هشت بهشت، تأملاتی در شعر فارسی. تهران: مروارید.
- معین، محمد (۱۳۸۴). *تحلیل هفت‌پیکر*. تهران: دانشگاه تهران.
- موریس، ویلیام (۱۹۷۱) م. مردی که دیگر نخندید. لندن، انگلستان.
- میرهاشمی، مرتضی (۱۳۸۸). منظومه‌های کهن عاشقانه از آغاز قرن ششم. تهران: چشمه.
- نظامی، یاس بن یوسف (۱۳۶۳). سبعه، هفت‌پیکر. *تصحیح حسن وحیدستگردی*. تهران: علمی.
- ————— (۱۳۷۸). هفت‌پیکر. *تصحیح سعید حمیدیان*. تهران: قطره
- همایی، جلال الدین (۱۳۷۰). *فنون بлагت و صناعات ادبی*. تهران: هما.
- یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۸). «تحلیل نماد غار در هفت‌پیکر نظامی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*: د. ش ۴۵. صص ۴۳-۵۸.